

# او فقط یک شب مادر بود

روح الله مهدی پورعمرانی



- عنوان کتاب: مادر سیب
- نویسنده: مرجان کشاورزی آزاد
- تصویرگر: نسیم آزادی
- ناشر: شبابویز
- نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۱
- شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه
- تعداد صفحات: ۱۴ صفحه
- بها: ۵۰۰ تومان

درخت کاجی همسایه درخت سیب پرمیوه‌ای بود. درخت کاج، سیب‌های سرخ و تیلی را دوست می‌داشت. دلش می‌خواست یکی از سیب‌های سرخ را به فرزندش قبول کند، اما درخت سیب حاضر نمی‌شد یکی از بچه‌هایش را به درخت کاج بدهد. یک شب، هوا توفانی شد. توفان یکی از شاخه‌های درخت سیب را شکست. درخت کاج شاخه‌اش را پایین آورد و شاخه شکسته درخت سیب را گرفت و نگذاشت بر زمین بیفتد.

سیب سرخ کوچولویی که به شاخه شکسته درخت سیب بود، در آغوش درخت کاج فرورفت. درخت کاج، سیب را بوید و بوسید. درخت کاج به آرزوی دیرینه‌اش رسیده بود. او دیگر یک مادر شده بود، اما این لذت، دیری نپایید. فردا که باغبان برای کندن سیب‌ها آمده بود، درخت سیب به درخت کاج گفت که اگر سیب کوچولو را دوست دارد، بهتر است او را رها کند تا در سبد باغبان قرار بگیرد و به شهر برود. اگر در آغوش درخت کاج بماند، می‌پوسد و از بین می‌رود.

درخت کاج، با آن که دلش نمی‌خواست سیب سرخ را از خودش جدا کند، به حرف درخت سیب گوش داد و سیب سرخ کوچولو را رها کرد. پس از آن، درخت کاج همیشه بوی سیب می‌داد...

متن داستان، همانند بسیاری از داستان‌های کلاسیک، از سه بخش «مقدمه»، «تنه» و نتیجه‌گیری تشکیل شده است. «مقدمه» در این

متن، مثل همه «مقدمه»ها، زمینه و فضای داستان را می‌سازد. در این بخش از متن، اتفاق

برجسته و مهمی که بتوان

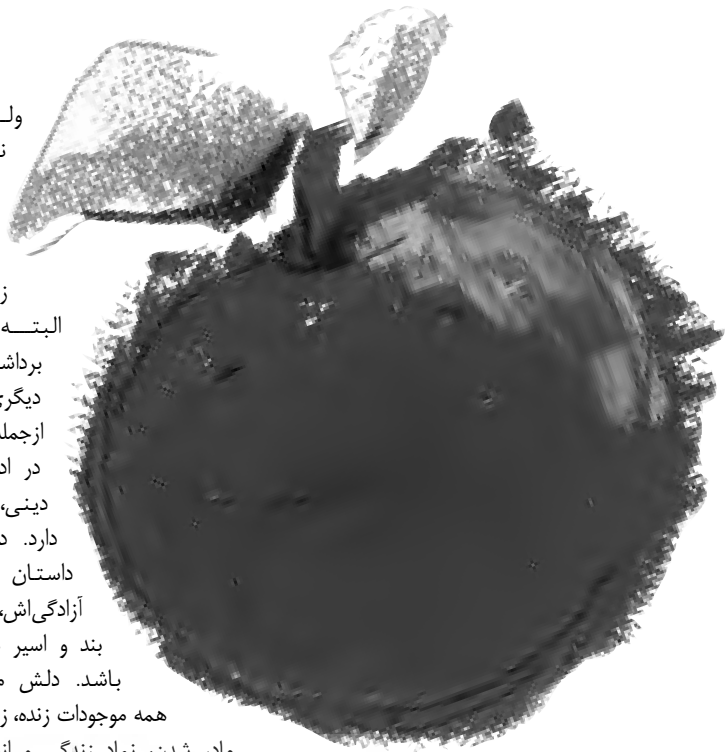
نام عمل داستانی بر

آن نهاد، رخ

نمی‌دهد. گفت و

شنید درخت سیب

و کاج که بیان‌گر



نازایی و سترونی نیز نماد و نشانه میرایی و فراموش شدن است. این که درخت کاج داستان ما، آرزو می‌کند میوه‌ای (فرزند) داشته باشد، نمی‌خواهد بی‌دنباله و ابتر باشد.

مؤلف متن «مادر سیب»، با این پیشینه ذهنی و تربیت فرهنگی، به سراغ نوشتن می‌رود و با به‌کارگیری آرایه‌های آشنایی‌زدایی، از متن‌های منظوم کهن، روایتی داستانی و امروزی می‌سازد. نویسنده از راه بیگانه‌سازی و غریبه کردن مفاهیم آشنا و دگرگونی شکل زبان (تبدیل کلام منظوم به نثر)، اثری خلق می‌کند که در نگاه نخست، ذهن خواننده را نسبت به روایت قدیمی آن بیگانه و ناآشنا می‌کند، همراهی و کشش خواننده و سرانجام، لذت خواندن و شنیدن متن را فراهم می‌آورد.

هم‌چنین، از روابط بین متنی داستان «مادر سیب» و شعر فریدون مشیری شاعر معاصر می‌توان یاد کرد. مشیری می‌نویسد:

تاج از فرق فلک برداشتن

تا ابد آن تاج بر سر داشتن

در بهشت آرزو ره یافتن

هر نفس شهدی به ساغر داشتن

روز در انواع نعمت‌ها و ناز

شب به تن چون ماه در برداشتن

جلودان در اوج قدرت زیستن

مُلک عالم را مسخر داشتن

بر تو ارزانی که ما را خوش‌تر است

لذت یک لحظه مادر داشتن<sup>۳</sup>

تا این‌جا فقط بازسازی یک محتوای ادبی و فرهنگی است و هنوز عمل (کنش) داستانی، به

منصه ظهور نرسیده است. داستان اصلی از این‌جا آغاز می‌شود که شب، توفان درمی‌گیرد و شاخه‌های

ولی میوه‌ای  
نداشت.<sup>۲</sup>

و سیب،  
نماد و نشانه

مهرورزی و  
زندگی است.

البته از سیب،  
برداشت‌های نمادین  
دیگری نیز می‌شود.

از جمله نماد گناه که  
در ادبیات و متون  
دینی، بیشتر کاربرد  
دارد. درخت کاج  
داستان ما، با وجود

آزادگی‌اش، می‌خواهد در  
بند و اسیر مهر و محبت  
باشد. دلش می‌خواهد مثل  
همه موجودات زنده، زاد و ولد کند.

مادر شدن، نماد زندگی و انوشه‌گی است.

روان‌شناسان و اسطوره‌شناسان، بر این باورند که علت اصلی گرایش آدمی به داشتن فرزند، فرار از میرایی و رسیدن به جاودانگی است. و مادر شدن، بهترین راه رسیدن به خلود و نمیرندگی است.

مادر بودن و مادر شدن (زاد و ولد)، از هر زاویه‌ای که دیده شود، سختی‌هایی را به دنبال دارد. هموار کردن رنج بارداری و زایش و پرورش و از همه مهم‌تر، مهر مادری، جلوه‌هایی از دشواری‌های مادر شدن و مادر بودن است. برای همین است که نظام وفا (مشوق و استاد نیما یوشیج) می‌گوید:

«نیست آسان، بازی مادر شدن

بازی بگذشتن است از خویشتن»

نوعی کشمکش بیرونی است، در مقدمه متن داستان، زمینه را برای ساخت و پرداخت حادثه اصلی، آماده می‌کند. در این بخش از متن، رابطه پنهان بینامتنی میان متن مؤلف حاضر و متن مؤلفی غایب دیده می‌شود. در ادبیات فارسی، سرو (کاج)، همیشه سمبل و نماد ایستادگی، آزادگی، سربلندی و پایداری بوده است. کاج (سرو) جز این‌ها، حاصلی ندارد. حاصل این درخت، در بی‌حاصلی آن معنا می‌شود؛ چنان که سعدی، در غزلی می‌نویسد:

به سرو گفت کسی، میوه‌ای نمی‌آری

جواب داد که آزادگان تهی دستند

مؤلف متن «مادر سیب»، این مفهوم را در قالب

گزاره‌ای ساده و فهمیدنی، بیان کرده‌است:

«درخت سیب، پر از میوه بود. درخت کاج سبز بود،

سیب را می‌شکنند. می‌بینیم که درخت کاج (چون میوه ندارد و بارش سبک است) آسیمی نمی‌بیند، ولی درخت سیب، میوه‌ها و شاخه‌هایش را از دست می‌دهد. کاج به شاخه سیب کمک می‌کند و دلدادگی و انس مادری شکل می‌گیرد. ساده‌اندیشی است اگر گمان کنیم که نویسنده «مادر سیب»، به طور اتفاقی، درخت سیب میوه‌دار و کاج را به عنوان شخصیت‌های داستانی برگزیده است. در یک سو، کاراکتری زایا و متکثر (به معنی زیست‌شناختی) و در سوی دیگر، شخصیتی نازا (باز هم به همان معنا) قرار دارند. «داشت» و «نداشت» این دو، متن را می‌سازد و ماجرا را به پیش می‌برد. سیب و شاخه شکسته تا صبح در آغوش کاج می‌آیند. هم کاج، لذت یک لحظه مادر شدن را درک می‌کند و هم سیب، مزه حمایت را می‌چشد. جذب و کشش این دو تا حدی است که کاج دلش نمی‌خواهد سیب سرخ و تپل را به باغبان بدهد و شاید سیب کوچولو هم دلش نمی‌خواهد از آغوش حامی خود دور شود.

«... درخت کاج، سیب را لا به لای برگ‌های سبزش گرفت تا گرم شود. سیب گرم شد. خیالش

راحت شد. دیگر نترسید و خیلی زود به خواب رفت. درخت کاج احساس خوبی داشت. تا صبح او را بوید و بوسید. به آرزویش رسیده بود. حالا مادر بود و یک سیب ناز کوچولو داشت.»<sup>۴</sup>

در شعر مشیری، لذت مادر شدن، به لذت مادر داشتن تبدیل شده بود، اما از آن‌جا که هر دختری، فی‌نفسه و بالقوه یک مادر است، می‌توان لذت مادر بودن را به جای لذت مادر داشتن گذاشت و یا برعکس. خواننده کودک، آن قدر در ژرفای شعریت اثر و تخیل سیال و در عین حال، شفاف قصه غرق می‌شود که فرصت پرسش به ذهنش نمی‌دهد تا بپرسد:

۱- چگونه پس از آن توفان، درخت سیب (مادر)، متوجه نشد که شاخه‌اش شکسته است و سیب ناز کوچولوش نیست؟

۲- چرا فردا صبح پس از توفان با آمدن باغبان، سیب‌ها خوشحال بودند؟ دور شدن از مادر، مگر خوشحالی دارد؟

۳- مگر می‌شود مادری فرزندانش را به آسانی از خودش جدا کند و خوشحال باشد؟

فقط اگر کودک بیندیشد و بپذیرد که درخت سیب (مادر)، فرزندانی رشید تربیت کرده و تحویل اجتماع داده (!)، برای پرسش بالا پاسخ قانع‌کننده و توجیهی یافته است. در این صورت، متن از حوزه سنی کودک خارج شده. وارد حوزه‌های بالاتر می‌شود.

کودک ۹ ساله‌ی ایرانی، این متن پراحساس و شاعرانه را می‌خواند تا آماده شود در ۱۰ سالگی و در پایه چهارم دبستان، قصه «دو کاج» را بخواند و لابد به دلخواه مؤلف آن متن درسی، به سرانجام خودبینی و خودخواهی پی ببرد و درس تعاون و نوع‌دوستی بیاموزد! قصه کاجی که کاج همسایه‌اش را تاب

نیامورد و باعث شد که سیم‌بانان مخابرات، برای جلوگیری از پیشامد مشابه، در یک اقدام پیش‌گیرانه، آن کاج را قطع کنند.

جالب آن که کودک ایرانی، تنها پس از یک سال که از خواندن متن سانتیمانتالیستی «مادر سیب» فارغ شده، در یک نهاد آموزشی رسمی، باید یک متن خشن و تراژیک را بخواند و برای امتحان، به حافظه بسپارد!

داستان مادر سیب، با گزاره‌هایی کوتاه و شعرگونه، این‌گونه به پایان می‌رسد:

«کاج دلش نمی‌خواست سیب کوچولو خراب شود. درخت کاج یک شب، فقط یک شب مادر سیب بود. برای آخرین بار او را بوسید و آرام آرام غلغلکش داد. سیب خندید. درخت کاج شاخه‌هایش را رو به پایین گرفت و سیب سر خورد و افتاد توی سبد، پیش بقیه سیب‌ها. باغبان رفت. سیب‌ها را هم برد. درخت سیب ماند و درخت کاج. درخت کاجی که بوی سیب می‌داد.»<sup>۵</sup>

تنه داستان، تا سطرهای پایانی، ادامه می‌یابد تنه‌ای بی‌تنش که به فرجامی خوش ختم می‌شود. بخش سوم داستان، به سبک و سیاق قصه‌ها، نتیجه‌گیری است که امکان دارد گاهی در لایه‌های پنهان متن تنیده شود. در این متن هم نتیجه‌گیری مستقیم که از زبان راوی و یا نویسنده نقل شود، وجود ندارد. نتیجه‌گیری، به جای آن که در پایان‌بندی مستتر شود یا در فرجام متن، به صورت آشکارا بیاید، در تنه داستان، پنهان شده است. شاید یکی از محاسن این داستان، همین باشد.

پاره‌های پیوستار داستان، به وسیله روایت و ماجرا منسجم شده‌اند و متن از این نظر پاک و پیراسته است.

#### پانویست‌ها:

- ۱) کلیات سعدی / به تصحیح محمدحسین رکن‌زاده آدمیت / کتابفروشی اسلامی / بی تا / ص ۴۲۴
- ۲) مادر سیب / مرجان کشاورزی آزاد / شباویز / چاپ اول / ۱۳۸۱ / ص ۲
- ۳) به نقل از کتاب تو را دوست دارم مادر / بدر تقی‌زاده انصاری / نشر الهام / چاپ اول بهار ۱۳۶۹ / ص ۱۰۷
- ۴) مادر سیب / پیشین / ص ۸
- ۵) همان‌جا / ص ۱۳

